

موقعیت واژه‌ی شیء در کتاب خدا

امیر دیوانی^۱

دانشیار دانشگاه مفید

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۸/۱۱

تاریخ تأیید: ۹۴/۰۴/۲۶

چکیده

در شناخت خداوند، شناخت رابطه‌ی خدا با مخلوقات و شناخت رابطه‌ی مخلوقات با خداوند، پاره‌ای از واژه‌ها توانایی‌های زبانی، معنایی، شناختاری و نفس‌الامری ویژه‌ای را دارند. یکی از این واژه‌ها، واژه‌ی «شیء» است. از یک طرف، این کلمه در شناخت عام بشری واژه‌ای آشناست و نه فقط بی‌نیاز از هر تعلیم و اکتساب که هر تعلیم و اکتسابی به درک آن وابسته است. از طرف دیگر، این واژه‌ی آشنا و فراگیر می‌تواند بر همه‌ی موجودات، چه خالق و چه مخلوق، اطلاق شود؛ و نیز می‌تواند همه‌ی مخلوقات را به یک سو برد تا از این طریق زمینه‌ی تمایز احکام آن‌ها به یک‌باره آشکار گردد و رابطه‌ی آن‌ها با خداوند مشخص شود. در این نوشتار تلاش شده است تا موقعیت این واژه در کتاب خداوند به تحقیق گرفته شود. نشان داده می‌شود که این واژه در شناخت‌های مذکور موقعیت ویژه‌ای را از آن خود کرده است. واژگان کلیدی: واژه‌ی شیء، اطلاق شیئیت، حقیقت شیئیت، نفی شیئیت، خواص شیئیت.

مقدمه

پاره‌ای از مفاهیم و واژه‌ها در واقعیت، شناخت و زبان از موقعیت ویژه‌ای برخوردارند. این موقعیت وقتی نمایان‌تر می‌شود و تحقیق و پژوهش را درباره‌ی خواص آن ضروری می‌سازد که در کتاب خدا و تعالیم معصومین نیز آمده باشد. به دست آوردن نمونه‌ی این واژه‌ها به پژوهش‌های جدیدی نیاز دارد. به تبع توانایی و موقعیت یاد شده، چنین واژه‌هایی از خود در هر علم و دانشی آثاری را به جای می‌گذارند. در این تحقیق یکی از این واژه‌ها معرفی شده و موقعیت آن به طور مقدماتی در علوم مختلف مطرح گشته است تا زمینه‌ی اهمیت حضور آن در کتاب خدا آشکارتر گردد. این واژه عبارت است از واژه‌ی «شیء».

۱. واژه‌ی شیء در دانش زبانی لغت و صرف

در دانش لغت، شیء در میان اسم‌ها، نخستین اسم، عام‌ترین اسم و مبهم‌ترین اسم معرفی شده است. سیبویه درباره‌ی این واژه گفته است: «هو اول الاسماء و اعمها و ایهما» (طبرسی، بی‌تا: ۵۸/۱) «ترجمه: شیء در میان اسم‌ها، نخستین اسم، عام‌ترین اسم و مبهم‌ترین اسم است.»

1. Email: divani.mofiduni@gmail.com

در دانش صرف، حروف اصلی این واژه به ترتیب «ش-ی-ء» بر وزن فَعْل دانسته شده است. بدین ترتیب، این واژه اجوف یایی و مهموز اللام است. از همین ماده، فعل «شاء یشاء» بر وزن «علم یعلم» ساخته می‌شود که مصدر آن «شیئاً» است. بر این اساس، واژه‌ی «شیء» مصدر و واژه‌ی «شیئیت» اسم مصدر است. شیء، آن‌گاه که اسم باشد، بنابر پاره‌ای از اقوال، به معنای موجود است و بنابر پاره‌ای دیگر، هم بر موجود قابل اطلاق است و هم بر معدوم (همان). «شیء»، آن‌گاه که اسم باشد، به اتفاق همه‌ی عالمان دانش صرف به «اشیاء» جمع بسته می‌شود، اما اختلاف پر بحثی درباره‌ی وزن «اشیاء» مطرح شده است که منشاء آن غیر منصرف بودن این کلمه است.

بنابر دیدگاه خلیل و سیبویه، اشیاء اسم جمع از لفظ «شیء» است که لفظ آن مفرد و معنای آن جمع است. در ساختمان این کلمه قلب اتفاق افتاده است و پیش از قلب وزن آن «شیئاء» بر وزن «فَعْلَاء» بوده است و پس از قلب بر وزن «لَفْعَاء» است و بدین ترتیب غیر منصرف بودن آن تبیین می‌شود.

بنابر دیدگاه کسائی، لفظ «اشیاء» جمع «شیء» است، بر وزن «افعال»، مثل «بیت و ایبات». بر قول کسائی سه اشکال وارد شده است:

اولاً، افعال بر وزن «افاعل» جمع بسته نمی‌شود، در حالی که جمع اشیاء، اشاوی است؛ ثانیاً، غیر منصرف بودن اشیاء بی‌تبیین می‌ماند؛

و ثالثاً، لازمه‌ی قول کسائی این است که واژه‌هایی چون «اسماء» و «انباء» و «اجزاء» هم غیر منصرف باشند، در حالی که این واژه‌ها به اتفاق منصرف‌اند.

بنابر دیدگاه فرّاء، لفظ اشیاء جمع است و اصل آن «أشیئاء» بر وزن «أفَعْلَاء» است و مفرد آن «شِئِء» است بر وزن «فَعِيل» که پس از حذف یک یاء به جهت تخفیف بر وزن افعلاء جمع بسته شده است و با حذف همزه‌ی لام‌الفعل سرانجام وزن آن «افعاء» شده است. بر فرّاء پنج اشکال وارد شده است: اولاً، اگر اصل «شیء» واژه‌ی «شِئِء» می‌بود این اصل شایع و متعارف می‌بود، در حالی که چنین نیست؛ ثانیاً، حذف همزه در مثل این موارد جایز نیست؛ ثالثاً، جمع اشیاء به اشاوی است، در حالی که «افعلاء» بر افعال جمع بسته نمی‌شود؛ رابعاً، تصغیر «اشیاء» به «أشیئاء» نشان می‌دهد که اگر وزن اصلی آن «افعلاء» می‌بود باید در تصغیر به مفرد بازگردانده می‌شد، مثل این که تصغیر «مساجد» واژه‌ی «مُسجِجات» است؛ خامساً، منع صرف «اشیاء» بدون تبیین می‌ماند (ادیب نیشابوری، ۱۴۲۸ق: ۷۹-۷۷).

۲. واژه‌ی شیء در دانش نحو یا دستور زبان

ابهام و در عین حال عمومیت واژه‌ی «شیء» موجب می‌شود که در ترکیب‌های دستوری، این واژه خواص منحصر به فردی داشته باشد. ترکیب‌های دستوری به دو بخش سلبی و ایجابی تقسیم می‌شوند. در ترکیب‌های سلبی، هرگاه شیء به صورت نکره آورده شود - که معمولاً چنین است - عام‌ترین وضعیت ممکن را افاده می‌کند. هر چند بر اساس یک قاعده‌ی دستوری، نکره در سیاق نفی افاده‌ی عموم می‌کند، اما کلمه‌ای در مصداق به گستره‌ی شیء نیست تا هرگاه در سیاق نفی قرار گیرد گستردگی و عمومیت آن با گستردگی و عمومیت نفی شیء قابل قیاس باشد. به این دو جمله توجه کنیم:

۱. چیزی در خانه نیست.

۲. غذایی در خانه نیست.

مخاطب جمله‌ی اول انتظار دارد که در وقت ورود به خانه جز با اجزای خانه روبه‌رو نشود به خلاف مخاطب جمله‌ی دوم که با هر چه جز غذا مواجه شود خلاف انتظارش نیست. از باب نمونه، این دو آیه را در نظر می‌گیریم:

۱. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ.» (آل عمران/۵) « ترجمه:

در حقیقت هیچ چیز [نه] در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند (ترجمه‌ی آیات قرآن از آقای محمد مهدی فولادوند است).»

۲. «... قَالَ يَا قَوْمِ ائْتِبِعُوا الْمُرْسَلِينَ. ائْتِبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ.» (یس/۲۱، ۲۰)

« ترجمه: گفت ای مردم از این فرستادگان پیروی کنید. از کسانی که پاداشی از شما نمی‌خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند پیروی کنید.»

آیه‌ی اول چنان جانب حیطة‌ی متعلق علم را گسترده کرده است که درباره‌ی هر آن‌چه ممکن است در این حیطة باشد بیان دارد. هر مخلوقی که یا در آسمان است یا در زمین، چه در آسمان باشد و چه در زمین، [زیر پوشش علم خداوند است و] نمی‌تواند خود را از خداوند پنهان کند و نه خداوند موجودی است که چیزی از او پنهان بماند. بدین ترتیب، اگر به هر چیزی در زمین، مثل حرکت یک مورچه در شب تاریک یا امواج دریاها یا ذره‌های غبار یا سقوط یک برگ از درخت، اشاره شود و اگر به هر چیزی در آسمان اشاره شود، مثل طوفان‌های خورشیدی یا حرکت ماه به دور زمین یا جدا شدن فوتونی از خورشید و ساطع شدن به سوی زمین، همه و همه داخل در محتوای این آیه‌اند و [در حضور خداوند قرار دارند و] از خدا پنهان نیستند.

آیه‌ی دوم در جانب حیطة‌ی متعلق سؤال، جز اجر و پاداش چیز دیگری را نفی نمی‌کند. در این آیه هر چه مصداق اجر باشد، از این که از طرف پیغمبران از مردم خواسته شود، نفی شده است، ولی به چیزی که مصداق اجر نباشد اشاره‌ای نشده است و آیه درباره‌ی آن، نفیاً و اثباتاً، چیزی نمی‌گوید. پیغمبران کسانی‌اند که از مردم چیزی را در ازای کار رسالت و پیغمبری طلب نمی‌کنند و آن چه از ایشان می‌طلبند پذیرش دعوت به سوی سرای نیک‌بختی و سعادت است که آن نیز به جانب هدایت‌یافتگان باز می‌گردد.

در ترکیب ایجابی هرگاه شیء به صورت نکره آورده شده است - که معمولاً چنین است - به کم‌ترین تعداد از مصادیق شیء، یعنی یک فرد، اشاره دارد؛ بی‌آن که جمع آن با مصادیق دیگر شیء منافات داشته باشد. از این رو شیء که در ترکیب سلبی گستره‌ی خود را چنان وسیع می‌کرد که چیزی از آن بیرون نمی‌ماند در ترکیب ایجابی چنان ضیق می‌شود که می‌تواند فقط یک مصداق را دربرگیرد و همه‌ی امور دیگر را از خود بیرون کند. حداکثر تعمیمی که در این ترکیب امکان حضور دارد یک تعمیم علی‌البدل است؛ به این معنا که مصداق شیء در این موارد به سبب محتوای این واژه تعیین خاصی را همراهی نمی‌کند و از این رو شیئیت می‌تواند در ضمن هر تعینی خود را نمایان سازد. از باب نمونه ورود شیء در ترکیبات ایجابی را، که بیان‌گر تقلیل است نه تعمیم، در آیات زیر مطالعه می‌کنیم:

۱. ﴿وَلَنْبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ﴾ (بقره/۱۵۵) «ترجمه: و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم.»

۲. ﴿وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ﴾ (انفال/۶۰)

«ترجمه: و هر چیزی در راه خدا خرج کنید پاداشش به خود شما بازگردانیده می‌شود.»

۳. ﴿فَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (شوری/۳۶)

«ترجمه: و آنچه به شما داده شده برخورداری [و کالای] زندگی دنیاست.»

در هر یک از این سه آیه، شیء در ترکیب ایجابی قرار دارد و نشان می‌دهد که وقتی یک مصداق آن واقع شود، یا حتی اگر یک مصداق آن واقع شود، زیر پوشش حکمی است که درباره‌ی آن آمده است. بدین ترتیب، دست کم انسان به مصداقی از مصادیق ترس، گرسنگی و نقصان در اموال یا بدن یا از دست دادن خویشاوندان مبتلا خواهد شد؛ نیز اگر انفاق به کم‌ترین مصداق خود هم واقع شود اجر آن استیفا خواهد شد و هر چه، هر چند اندک، به کسی در این جهان داده شود متاع و کالای این جهان است نه جهان دیگر.

در پایان این بحث لازم است توجه کنیم که معنای قلیل، خردی و کوچکی، که در معنای شیء در ترکیب‌های ایجابی هست، می‌تواند در گستره‌ی وسیع شیء در ترکیب‌های سلبی هم وجود داشته باشد؛ به این معنا که حکم سلبی بر همه‌ی مصادیق شیء، حتی خردترین و کوچک‌ترین مصادیق آن جاری باشد. اما آنچه در ترکیب سلبی مقصود است، در گام نخست، نشان دادن حیطة‌ی وسیع «شیء» است و در گام بعد، تأکید داشتن بر این حیطة‌ی وسیع است به طوری که حتی خردترین مصداق آن، که گاه در قرآن کریم از آن به خردی وزن یک ذره تعبیر شده است، زیر پوشش حکم سلبی است. به همین صورت می‌توان گفت در ترکیب ایجابی هم «شیء» می‌تواند بر هر امری صدق کند، اما مقصود در گام نخست اشاره و تأکید به موارد خرد و کم است و در گام بعد مصادیق دیگر را هم در بر می‌گیرد.

بدین ترتیب، قاعده این است که هر چند نکره در سیاق سلبی، به خلاف سیاق ایجابی، افاده‌ی عموم می‌کند اما موقعیت معنایی کلمه‌ی «شیء» به گونه‌ای است که هر جا باشد از یک عمومیت برخوردار است، به طوری که وقتی در سیاق سلبی وارد قاعده‌ی مذکور می‌شود عمومیتی را موجب می‌شود که شامل همه‌ی عام‌هاست. نیز هر چند وقوع نکره در ترکیب‌های ایجابی افاده‌ی عموم نمی‌کند، اما عمومیت اطلاقی کلمه‌ی «شیء» در سیاق ایجابی عمومیتی را با خود دارد، هر چند موارد خرد آن بیش‌تر در معرض فهم مخاطب قرار می‌گیرد.

۳. واژه‌ی شیء در دانش منطق

در منطق، آن‌گاه که به اجزای قضیه پرداخته می‌شود، سه جزء موضوع، محمول، و رابط شناسایی می‌شود. بر اساس هر جزء، تقسیماتی در قضیه پیش می‌آید. هر تقسیمی که ثمره‌ی منطقی داشته باشد در دانش منطق به بحث گرفته می‌شود. در کتاب‌های منطق، از جمله کتاب‌های منطقی ابن سینا، گاه «عقدالحمل» در کنار «عقدالوضع» قرار می‌گیرد. عقد الحمل در هر قضیه‌ای برقرار است، اما عقدالوضع وقتی به میان می‌آید که ذات موضوع با یک وصف در نظر گرفته شده است و مجموع وصف و موصوف، موضوع قضیه است. این دو قضیه را در نظر می‌گیریم:

۱. انسان نویسنده است.

۲. نویسنده دست دارد.

موضوع قضیه‌ی اول، انسان است. انسان یک ذات است که در او وصفی اخذ نشده است. در این قضیه، وصف نویسنده بر انسان حمل شده است. نویسنده با رابط «است» به انسان بسته

شده است و تا وقتی این رابط برقرار است تصور انسان نمی‌تواند از تصور نویسنده جدا گردد. چنین ارتباطی را، که قضیه یا گزاره‌ساز است، عقدالحمل نامیده‌اند. قضیه‌ی دوم در عین داشتن عقدالحمل، در جانب موضوع خود نیز میان یک ذات و وصف رابطه‌ای برقرار کرده است که از آن به عقدالوضع یاد می‌شود. عقدالوضع میان ذاتی به نام انسان و وصف نویسندگی رابطه برقرار کرده است و سپس مجموع این ذات و وصف قرین آن را به صورت تصور نویسنده در جانب موضوع قضیه قرار داده تصور «دست داشتن» را به آن با عقدالحمل مرتبط کرده است. اهمیت عقدالوضع در پاره‌ای از قضایای موجهه کاملاً مشهود است. وقتی می‌گوییم: «هر نویسنده ضرورتاً دستان خود را حرکت می‌دهد تا آن هنگام که نویسنده است» ضرورت مذکور یک ضرورت مشروط به اتصاف شخص انسانی به نویسندگی است. اگر وصف نویسندگی را از این قضیه کنار بگذاریم و بگوییم «هر انسانی ضرورتاً دستان خود را حرکت می‌دهد تا آن هنگام که انسان است» یک قضیه‌ی کاذب و نادرست است.

اکنون به این قضیه توجه کنیم: چیزهایی در آسمان می‌درخشند. این قضیه، عقدالوضع ندارد به این معنا که موضوع به هیچ ذات خاصی چون انسان یا وصفی چون نویسنده اشاره نمی‌کند. بدین ترتیب کلمه «شیء» هرگاه در قضایا به عنوان موضوع قرار گیرد به هیچ ذات خاص یا وصفی اشاره نمی‌کند. از این‌رو واژه‌ی شیء برخلاف واژگان دیگر است که یا به ذات اشاره دارند یا به ذات اخذ شده با وصفی (ارموی، بی‌تا: ۱۳۵).

آن‌چه گذشت بنابر تحلیل قضیه در منطق معروف به منطق ارسطویی بود. در منطق جدید، که هر گزاره به دو بخش اسمی و محمولی جداسازی می‌شود، گزاره‌های مسوره به مقید و نامقید تقسیم می‌شوند. مقید و نامقید وصف سورهای کلی و جزئی‌اند (موحد، ۱۳۷۲: ۱۵۲).

سور مقید، چه کلی باشد و چه جزئی، سوری است که موضوع آن را می‌توان به x (= متغیر؛ که می‌توان آن را معادل «چیز» دانست) و یک محمول نشانه (چه یک موضعی چه چند موضعی) تحلیل کرد. این تحلیل وقتی به انجام می‌رسد که متغیر یا چیز با یک محمول نشانه خوانده می‌شود؛ مثلاً در ترجمه‌ی گزاره‌ی «هر انسانی فانی است» ترجمه‌ی $\forall xFx$ آورده و خوانده می‌شود: «به ازای هر انسانی آن انسان فانی است» یا بهتر بگوییم «به ازای هر چه انسان باشد آن انسان فانی است». برای گزاره‌ی «بعضی انسان‌ها ریاضی‌دانند» ترجمه‌ی $\exists xGx$ آورده شده می‌خوانند «انسانی هست که آن انسان ریاضی‌دان است».

صور نامقید به موضوعی اشاره می‌کند که می‌تواند خالی از همه‌ی اوصاف مندرج در ناحیه‌ی

عقدالوضع باشد؛ بدین ترتیب، گزاره‌ی کلی مذکور به صورت $\forall x(Fx \rightarrow Gx)$ صورت‌بندی شده خوانده می‌شود؛ به ازای هر چیزی، اگر آن چیز انسان باشد آن چیز فانی است. درست است که در نهایت دو گزاره‌ی مقید و نامقید به حیطة‌ی واحدی ارجاع داده می‌شود، اما گزاره‌ی مقید مستقیماً به آن حیطة و گزاره‌ی نامقید از طریق مجموعه‌ی مرجع به سراغ آن حیطة می‌رود. بدین ترتیب می‌توان گفت وسیع‌ترین مجموعه که مجموعه‌ی مرجع است مجموعه‌ای است که می‌توان آن را مجموعه‌ی «شیء» نامید، زیرا هرچه در این مجموعه حضور دارد مصداق شیء است و در عین حال عضوی در آن یافت نمی‌شود که جز شیء بودن وصف یا محمول نشانه‌ای نداشته باشد.

۴. واژه‌ی شیء در دانش بلاغت

همان‌طور که گذشت، کلمه‌ی شیء، بر هرچه باشد یا در نظر آید، قابل اطلاق است. این اطلاق یک اطلاق شمولی است و فرق آن با دیگر اطلاق‌های شمولی در گستره و حیطة‌ی آن است. مثلاً کلمه‌ی «انسان» یک اطلاق شمولی دارد، به طوری که می‌توان آن را بر هر فرد انسانی اطلاق کرد. خاصیت واژه‌های کلی آن است که می‌توان آن‌ها را بر افراد کثیر و فراوان اطلاق کرد. اطلاق شمولی بدان معناست که می‌توان بر تک‌تک مصادیق مثلاً انسان این واژه را اطلاق کرد. از این جهت هیچ واژه‌ای به گستردگی واژه‌ی شیء نیست؛ مثلاً، هر چه مصداق انسان باشد مصداق شیء است ولی هر مصداق شیء مصداق انسان نیست.

اگر بخواهیم یک واژه‌ی کلی در عین اطلاق شمولی همه‌ی افراد خود را یک‌جا جمع کند تا حکمی را برای آن افراد اعلام داریم آوردن آن واژه‌ی کلی کفایت نمی‌کند. آن‌چه واژه‌ی کلی به کمال و تمامیت دارد امکان اطلاق شدن بر افراد خود است، اما این که هر جا به میان آید بتواند همه‌ی افراد خود یا بعضی از آن‌ها را حاضر کند تا حکمی برایشان آورده شود در توان معنایی واژه‌ی کلی نیست. واژه‌ی «شیء» می‌تواند بر هرچه باشد یا در نظر آید اطلاق شود، اما اگر بخواهیم حکمی را برای شیء ثابت کنیم نمی‌توان آن را بدون همراه و قرین رها کنیم. این همراه و قرین نشان می‌دهد که آیا حکم بر همه‌ی افراد «شیء» اثبات شده است یا بر بعضی از آن‌ها.

در زبان عربی، واژه‌ی «کل» برای افاده‌ی عمومیت به کار می‌رود. این واژه بر هر اسم کلی که وارد شود همه‌ی افراد آن را زیر پوشش خود قرار می‌دهد و فردی از افراد آن را رها نمی‌کند، مگر این که در ادامه کلام استثنایی به میان آید. واژه‌ی «کل» یک واژه‌ی دائم الاضافه است و بر هرچه وارد شود به جهت دلالت بر عمومیت استغراقی همه‌ی افراد مفهوم مضاف‌الیه را شامل می‌شود. این که افراد یک «کل» بیش‌تر از افراد «کل» دیگر باشد به این واژه مربوط نمی‌شود بلکه

به نسبتی وابسته است که میان مضاف‌الیه‌های این واژه برقرار است. مثلاً وقتی می‌گوییم «کل انسان‌ها» و «کل اجسام»، همه‌ی افراد داخل در ترکیب اول داخل در ترکیب دوم هم هستند برخلاف ترکیب دوم که ممکن پاره‌ای از افرادش در افراد ترکیب اول نباشد؛ ولی این داخل بودن یا نبودن به واژه‌ی «کل» مربوط نمی‌شود. کل در هر دو ترکیب یک کار را انجام می‌دهد: جمع کردن همه‌ی افراد و مصادیق مضاف‌الیه خود. اکنون در میان مضاف‌الیه‌های واژه‌ی کل، وقتی به کلمه‌ی «شیء» می‌رسیم هیچ ترکیبی از ترکیب‌هایی که از کل تشکیل شوند به اندازه‌ی ترکیب «کل شیء» نمی‌تواند افراد و مصادیق داشته باشند. جمله‌ی «کل انسان‌ها قلب دارند» به این معناست که هر چیزی که انسان باشد قلب دارد؛ این جمله فقط درباره‌ی انسان‌هاست و نمی‌تواند در حیطه‌ی خود مثلاً شیرها را قرار دهد اما جمله‌ی «هر چیزی قلب دارد» به این معناست که هر چیزی، هر چه هست، قلب دارد، چه انسان باشد، چه شیر، چه سنگ و... .

بدین ترتیب، ترکیب «کل شیء» از دو عمومیت برخوردار است؛ در یک عمومیت، که مربوط به کلمه‌ی «کل» است، با همه‌ی ترکیب‌هایی که این کلمه در آن حضور دارد برابر است: جمع کردن همه‌ی افرادی که مصداقند برای معنای مضاف‌الیه. عمومیت دوم مربوط به کلمه‌ی شیء است که بر هر چه هست و هر عنوانی دارد قابل اطلاق است. با این محاسبه کلمه‌ی «کل شیء» ترکیبی است از عام در عام. عام اول، عام استغراقی است و عام دوم، عام اطلاقی؛ نیز عمومیت کل و اطلاق شیء هر دو به وضع‌اند؛ اما عمومیت «شیء» و همه‌گیر بودن آن به صورت جمعی با کلمه‌ی کل ظاهر می‌گردد؛ چون کلمه‌ی «شیء» از یک اطلاق مفهومی گسترده برخوردار است عمومیت کلمه‌ی «کل» همه‌ی امور را در گستره‌ی این ترکیب قرار می‌دهد. در نتیجه «کل شیء» یک ترکیب اضافی است که همه چیز را داخل در حیطه‌ی خود کرده چیزی را از آن حیطه بیرون نمی‌گذارد و رها نمی‌کند.

۵. واژه‌ی «شیء» در دانش کلام و فلسفه

در فلسفه، چیستی (= ماهیت) در کنار هستی (= وجود) قرار می‌گیرد. قوه‌ی عقل امور واقع را در ضمن شناخت این دو، که احکام متمایز و در عین حال سازگاری دارند، شناسایی می‌کند. شناخت ترکیبی عقل از هر چیزی، به صورت هستی و چیستی، فرع بر وجود این ترکیب در واقع و امکان حضور این ترکیب در اذهان است. هر گونه اخلاقی در شناخت این دو و نیز در ترکیب آن‌ها عقل را از انتقال به واقع باز می‌دارد. فیلسوفان مسلمان در بحث از احکام ماهیت و وجود نشان داده‌اند که ماهیت از آن جهت که ماهیت است نه با وجود نسبتی دارد و نه با عدم. از این رو در مرتبه‌ی ماهوی،

هم وجود از ماهیت سلب می‌شود و هم عدم. در عین حال، ایشان نشان داده‌اند که وجود امکانی قرین با ماهیت است به گونه‌ای که همیشه ترکیب ماهیت و وجود ممکن الوجود را همراهی می‌کند.

آن‌گاه که با ترکیب هستی و چیستی روبه‌رو می‌شویم مفهومی لازم است تا با آن بتوان به هر دو با یک اشاره دلالت کرد. تصور یا مفهوم «چیز» یا «شیء» این امکان را فراهم می‌آورد تا در جایی که هستی و چیستی از هم متمایزند با ترکیب «شیئیت وجودی» و «شیئیت ماهوی» آن‌ها را زیر پوشش درک واحدی قرار دهیم. در این صورت مفهوم «شیء» با مفهوم «واقع» برابری دارد، زیرا واقع نیز، هم وجود را در بر می‌گیرد و هم ماهیت را، هر چند یکی به تبع دیگری باشد.

در نفس الامر و واقع تنها یک وجود است که از ماهیت و چیستی پیراسته است. فقط چنین وجودی در هستی استقلال دارد و با آفرینش خود همه‌ی موجودات را نیازمند خود گردانیده است. آیا به چنین وجودی نیز می‌توان کلمه‌ی «شیء» را اطلاق کرد؟

در دانش کلام درباره‌ی اطلاق کلمه‌ی «شیء» بر خداوند اختلاف است میان عدم جواز و جواز. کسانی که اطلاق «شیء» بر خداوند را جایز و روا نمی‌دانند ممکن است رأی خود را مستند به چند امر کنند:

۱. «شیء» از اسماء خداوند نیست و خداوند زیر پوشش مفهومی قرار نمی‌گیرد که آن مفهوم بر مخلوقات نیز اطلاق می‌شود، زیرا در این صورت مخلوقات با او در این اطلاق اشتراک پیدا می‌کنند.
 ۲. معنای «شیء» عبارت است از چیزی که از آن خبر داده می‌شود؛ اما خداوند در عقل و وهم نمی‌آید تا بتوان از او خبر داد.

۳. «شیء» به معنای عام خود مساوق با ثبوت و وجود است و خداوند منزله از وجود و ثبوت عام است که به موجودات مخلوق نسبت داده می‌شود.

۴. آیه‌ی «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» نشان می‌دهد که اولاً هر چه شیء بر آن اطلاق شود مخلوق است و ثانیاً وقتی چیزی مخلوق باشد طبیعت شیء عبارت است از مخلوق بودن و خداوند به وصف مخلوقات وصف نمی‌شود.

۵. آیه‌ی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» دلالت دارد که اگر خداوند شیء می‌بود برای او در شیئیت مثل می‌بود، در حالی که این آیه مثل داشتن را از خداوند سلب کرده است؛ پس نمی‌توان شیء را به خداوند نسبت داد (مفید قمی، ۱۴۱۶ق: ۲/۲۴۵).

ملاصدرا درباره‌ی این دسته از متکلمان می‌گوید: دلیل ایشان این است که اگر خداوند شیء باشد با سایر اشیاء - که مخلوق اند و ممکن - در مفهوم شیئیت اشتراک پیدا می‌کند، و اگر

خداوند موجود باشد آن‌گاه با سایر موجودات - که مخلوق‌اند و ممکن - در موجودیت اشتراک پیدا می‌کند؛ و اگر خداوند حقیقت داشته باشد آن‌گاه با سایر حقیقت‌ها در مفهوم حقیقت اشتراک خواهد داشت. پس از ذکر این قضیه‌ی شرطی، این دسته از متکلمان تالی این شرطی را نفی می‌کنند تا از آن نفی مقدم را نتیجه بگیرند: لکن چنین نیست که خداوند با سایر موجودات در امری اشتراک داشته باشد، پس خداوند به موجود بودن، شیء بودن و حقیقت داشتن متصف نمی‌شود، زیرا مخلوقات به این امور متصف می‌شوند.

ملاصدرا مبنای اشتباه این دسته از متکلمان را فرق نهادن میان مفهوم و مصداق و فرق نگذاشتن میان حمل ذاتی و حمل عرضی می‌داند (شیرازی (ملاصدرا)، ۱۳۸۵: ۷۲/۳).

او در پاسخ این متکلمان می‌گوید: وقتی می‌گوییم «خداوند شیء است» مقصود این است که بر ذات او صادق است که او شیء است، نه این که ذات او عبارت است از معنای کلی شیئیت، که از تصورات بدیهی و بلکه از معروف‌ترین تصورات در نزد عقل است.

ذات خداوند اصلاً وارد عقل یا وهم موجودی نمی‌شود تا نوبت به اتصاف آن به اموری چون شیئیت و موجودیت شود. درست است که هر ذاتی که عقل یا وهم بتواند تصور کند به شیئیت متصف می‌شود و این مفهوم بر آن صدق می‌کند، اما این بدان معنا نیست که هر ذات که عقل یا وهم نتواند آن را تصور کند مفهوم شیئیت بر آن صدق نکند. اختلاف خالق و مخلوق در اتصاف به معنای عام شیئیت نیست، بلکه اختلاف در واقعی است که این معانی از آن حکایت می‌کنند. از این رو درباره‌ی خداوند صادق است که او چیزی است، نه چون چیزهای دیگر؛ و موجود است، نه چون موجودات دیگر؛ و حقیقت است، نه مانند حقیقت‌های دیگر.

۶. واژه‌ی شیء در کتاب خدا

واژه‌ی «شیء»، صرف نظر از موقعیت اعرابی آن، ۲۷۹ بار و جمع آن «اشیاء» ۴ بار در قرآن آمده است.

آن‌چه توجه نگارنده را به خود معطوف داشته است آمدن این واژه در کتاب هدایت در رابطه با شناخت خدا، یکتایی او در ذات، صفت و فعل و رابطه‌ی او با مخلوقات است. البته در موارد اندکی، کلمه‌ی شیء درباره‌ی رابطه‌ی مخلوقات، از جمله انسان‌ها، با یکدیگر است که به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود:

﴿فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ فَاَتْبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (بقره/۱۷۸)

«ترجمه: و هر کس که از جانب برادر [دینی] اش [یعنی ولی مقتول] چیزی

[از حق قصاص] به او گذشت شود [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند.»

﴿فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا﴾ (نساء/۴)

«ترجمه: و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند آن را حلال و گوارا بخورید.»

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ

الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ...﴾ (انفال/۴۱)

«ترجمه: و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و

برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است...»

﴿أُأَلِّدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾ (هود/۷۲)

«ترجمه: آیا فرزند آورم با آنکه من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است؛ واقعا این چیز بسیار

عجیبی است.»

صرف نظر از این موارد اندک که باید در بحث دیگری به طبقه‌بندی آن‌ها پرداخت، موارد استفاده

اغلب و بلکه غالب این واژه در کتاب خدا درباره‌ی خداوند، رابطه‌ی او با مخلوقات و رابطه‌ی مخلوقات با

اوست. در این فرصت، موارد غالب را در ضمن سه بحث به میان می‌آوریم که از اهم مباحث‌اند:

بحث اول، اطلاق واژه‌ی «شیء» بر خداوند در کتاب خدا؛

بحث دوم، کاربرد واژه‌ی «شیء» در رابطه‌ی خداوند با مخلوقاتش؛

بحث سوم، کاربرد واژه‌ی «شیء» در شناساندن توحید از طریق زدودن همه‌ی مراتب شرک؛

همان‌طور که اشاره شد، هر یک از این سه بحث به بحث‌های دیگری قابل تقسیم و قابل

پیگیری است؛ تحقیق و پژوهش در این‌باره می‌تواند زمینه را برای درک بسیاری از تعالیم قرآنی

در جهت دست یافتن به مراتب عالی معرفت و مراتب عالی سعادت و نیک‌بختی فراهم کند.

۷. اطلاق واژه‌ی «شیء» بر خداوند در قرآن و سنت معصومین

۷/۱. اطلاق واژه‌ی «شیء» بر خداوند در قرآن

دیدیم که در میان اهل کلام، درباره‌ی اطلاق «شیء» بر خداوند اختلاف بود. دلایل

کسانی که این اطلاق را روا نداشتند گذشت. نیک است این پرسش را به منابع دین، کتاب

خداوند و سنت معصومین علیهم‌السلام، ارجاع دهیم و بکوشیم پاسخ آن را به دست آوریم. اگر معلوم شود

که در کتاب خدا این واژه بر خداوند اطلاق شده است پاسخ پرسش خود را گرفته‌ایم. نیز در

روایات متعددی از امامان معصوم علیهم‌السلام در این‌باره پرسش شده است و ایشان بدان پاسخ ایجابی

داده‌اند (کلینی، ۱۴۲۴ق: ۱/۱۰۶-۱۰۴؛ صدوق، بی‌تا: ۱۰۷-۱۰۴). امامان معصوم علیهم‌السلام، در این

تعلیمات سلب اطلاق شیئیت بر خداوند را منتهی به تعطیل شدن قوه‌ی معرفت از دانش خداشناسی دانسته‌اند. در عین حال در تکمیل و تتمیم این تعلیم، جدایی اطلاق شیئیت بر خداوند از اطلاق شیئیت بر غیر خدا (= مخلوقات) را نیز افزوده‌اند تا میان خالق و مخلوق حتی در این کلمه تشبیه محض برقرار نشود. از این رو پاسخ این پرسش از تبیین و تعلیم امامان علیهم‌السلام روشن است. اما از آن‌جا که هر چه در سنت نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اوصیاء علیهم‌السلام آید در کتاب خداوند اصلی دارد می‌خواهیم بکوشیم تا با یک تحقیق اجتهادی بنگریم از کدام آیه می‌توان شرایط لازم و کافی برای اطلاق کلمه‌ی «شیئیت» بر خداوند را استنباط کرد، چه این استنباط به صورت تصریحی باشد یا به صورت تلویحی. روشن است که هر عمل استنباطی همیشه باید در معرض تأمل و بازرسی شخص استنباط‌گر و دیگران قرار گیرد و همه بکوشند تا با ضوابط علمی مستقر آن استنباط را نقد کنند تا در نهایت این نقد به انتقان آن استنباط یا انتقاد از آن بینجامد.

یکی از آیاتی که می‌توان آن را به عنوان صریح‌ترین آیه در اطلاق واژه‌ی «شیء» بر خداوند پیشنهاد داد آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی انعام است:

﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾

«ترجمه: بگو چه چیزی بزرگ‌تر است از جهت شهادت دادن؛ بگو: خدا؛ او گواه و شهادت‌دهنده است میان من و شما (او شهادت می‌دهد که من پیغمبر و رسولم).»
در تفسیر مجمع البیان آمده است کلمه‌ی شهادت بنا بر تمیز بودن منصوب است و معنای آیه، بنا بر پاره‌ای از اقوال مفسران، این است که:

۱. چه چیزی از جهت شهادت بزرگ‌تر و صادق‌تر است (= شهادت چه چیزی بالاترین شهادت است) تا او را بیاورم و شما را بر صادق بودن من دلالت کند؛

۲. چه چیزی از جهت شهادت بزرگ‌تر است تا او برای من به رساندن پیغام و برای شما به تکذیب کردن آن پیغام شهادت دهد؛

۳. چه چیزی از جهت دلیل عظیم‌تر و از جهت شهادت صادق‌تر است؛
سخن صاحب تفسیر مجمع البیان نشان می‌دهد که پاسخ این پرسش الله است و در هر حال کلمه شیء بر خداوند اطلاق شده است:

﴿فَإِنْ قَالُوا اللَّهُ وَآلَا فَعَلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ (= اگر گفتند الله (که مقصود حاصل شده است و درست گفته‌اند) و اگر نگفتند تو بگو الله (چنین است) و او میان من و شما شهادت می‌دهد...)(طبرسی، بی تا: ۲/۲۸۱).

در تفسیر مجمع الصادقین آمده است:

«بگو ای محمد در جواب ایشان که چه چیز است بزرگ‌تر از روی گواهی (= گواهی کسی است بزرگ‌تر از همه‌ی گواهان از روی صدق) اگر مشرکان جهت عناد جواب ندهند بگو به ایشان که الله تعالی اکبر و اصدق است در شهادت...». وی تصریح می‌کند که لفظ «شیء» بر هر موجودی واقع می‌شود (کاشانی، ۱۳۷۸: ۳۵۶/۳).

در تفسیر المیزان آمده است:

«أمر نبيه أن يسألهم عن أكبر الأشياء من حيث الشهادة... فلا يقع ريب في أن الله سبحانه هو أكبر من كل شيء شهادة فإنه هو الذي أوجد كل ما دق و جَلّ من الأشياء...» (= خداوند به پیغمبرش فرمان داد که از ایشان درباره‌ی بزرگ‌ترین اشیاء از جهت گواهی دادن پرسش کند... پس تردیدی نیست در این که خداوند از هر چیزی از جهت گواهی دادن بزرگ‌تر است زیرا که او همه‌ی اشیاء دقیق، ظریف و بزرگ را آفریده و ایجاد کرده است...) (طباطبایی، بی‌تا: ۸/۷-۳۷).

صاحب تفسیر نور الثقلین از کتاب توحید شیخ صدوق، روایتی را آورده است که عیسی بن عبید می‌گوید: ابوالحسن عليه السلام به من فرمود: «وقتی به شما گفته شود بگو که خداوند عزوجل شیء است یا لاشیء، چه می‌گوی؟ عیسی بن عبید می‌گوید: گفتم: خداوند عزوجل بر خویش شیء بودن (= شیئیت) را اثبات کرده است، آن‌جا که می‌فرماید: «قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» و من می‌گوییم: او شیء است نه مانند اشیاء، زیرا نفی شیئیت از او، نفی او و ابطال اوست. امام عليه السلام فرمود: راستی گفتمی و نیکو گفتمی» (حویزی، ۱۳۸۲: ۷۰۶/۱).

بدین ترتیب، می‌توان دلالت آیه‌ی سوره‌ی انعام بر امکان اطلاق شیئیت بر خداوند را تمام دانست.

آیه‌ی دیگری که می‌توان آن را درباره‌ی اطلاق شیئیت بر خداوند در نظر گرفت، که در عین حال فرق اطلاق شیئیت بر او با اطلاق شیئیت بر مخلوقات او را نیز بیان می‌کند، بخشی از آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی قصص است:

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ.» «ترجمه: جز ذات او همه چیز نابودشونده است.»

در تفسیر مجمع البیان آمده است:

«ای کل شیء فان بائد الا ذاته (= هر چیزی فانی است مگر ذات او)» (طبرسی، بی‌تا: ۲۶۹/۴).

در تفسیر مجمع الصادقین آمده است:

«همه چیز فانی است و نیست‌شونده، مگر ذات او سبحانه، چه ماعدای او ممکن است و فی حد

ذاته هالک و معدوم... و تعبیر از ذات به وجه در کلام عرب شایع است» (کاشانی، ۱۳۷۸: ۱۳۶/۷).

در تفسیر کشف آمده است:

«(الا وجهه) الا اياه؛ و الوجه يعبر به عن الذات» (زمخشری، بی تا: ۴۳۷/۳).

در تفسیر المیزان آمده است:

«شیء با موجود مساوی است و بر هر امر موجودی حتی بر خداوند متعال اطلاق می‌شود، همان‌طور که آیهی «قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ» بر این اطلاق دلالت دارد... پس هر چیزی در ذات خود باطل و هالک است... و هر چیزی در ذات خود جز خداوند متعال هالک و باطل است».

در این‌جا معنای دیگری است دقیق‌تر از معنایی که گذشت. این معنا بر این پایه است که مقصود از وجه در آیه، ذات شیء باشد. عده‌ای گفته‌اند که یکی از معانی وجه همین معناست، همان‌طور که وقتی گفته می‌شود وجه‌النهار یا وجه‌الطریق، مقصود خودِ روز و خودِ راه می‌باشد. البته در این معنا می‌توان مناقشه کرد. عده‌ی دیگری گفته‌اند: مراد از وجه، ذات شریف است... اگر از «وجهه» مقصود ذات مقدس خداوند باشد، حاصل معنای آیه این است که هر چیزی با هلاکت و نابودی روبه‌رو خواهد شد، مگر ذات حق تعالی که ثابت است و بطلان و هلاکت به آن هیچ راهی ندارد (طباطبایی، بی تا: ۹۲/۱۶-۹۰).

استثناء در این آیه، ناظر است به مبتدا که عبارت «کل شیء» است. این موضوع شامل مستثنی نیز هست؛ زیرا اگر شامل آن نمی‌بود با توجه به متصله بودن استثناء، مقومات آن فراهم نمی‌شد.

افزون بر این، آیه‌ی سوره‌ی قصص نشان می‌دهد که اطلاق کلمه‌ی شیء بر خداوند تعالی به مانند اطلاق کلمه‌ی شیء بر مخلوقات او نیست؛ به تعبیر دیگر می‌توان از آیه‌ی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» به عنوان متمم این بحث استفاده کرد و گفت: در عین این که کلمه‌ی شیء هم بر خداوند و هم بر مخلوقات او اطلاق می‌شود تا تعطیل معرفت لازم نیاید، اطلاق این واژه بر خداوند با اطلاق این واژه بر مخلوقات او متفاوت است تا تشبیه لازم نیاید. این تفاوت را می‌توان با واژه‌ی حقیقتِ شیئیت نشان داد که در تعلیم امامان علیهم‌السلام وارد شده است. شیئیت خداوند غیر محدود و غیر مشروط است، در حالی که هر چیزی، جز ذات مقدس او، در چیز بودن مشروط و محدود و مقید است و هر شیء‌ای در شیء بودن وابسته به اوست. بدین ترتیب هر چیزی، جز ذات مقدس خداوند، اگر به حال خود رها شود یا در واقع از آفرینش خداوند بریده

شود، چیز یا شیء بودن از او سلب می‌شود. و به تأمل دقیق‌تر، هر چیزی حتی در حالی که چیز است چیز بودن او از خودش نیست؛ زیرا هلاکت و بطلان و فنا بر همه‌ی شئون اشیاء حتی بر چیز بودن آن‌ها احاطه دارد و تنها این هلاکت و بطلان را آفرینش و ایجادات الهی به عقب می‌راند. حقیقت شیئیت، که مخصوص خداوند است، نه فقط نشان می‌دهد که اطلاق شیئیت بر خداوند رواست که نشان می‌دهد هیچ چیز در اطلاق کلمه‌ی شیء بر آن شایسته‌تر از خداوند نیست. کلمه‌ی شیء به تمام ملاک خود در حمل و اتصاف به خداوند نسبت داده می‌شود به طوری که انفکاک آن از خداوند ممکن نیست.

پاره‌ای از شارحان الفیه ابن مالک، در ذیل عبارت «و کلمه بها کلام قد یؤم» [= گاه از کلمه معنای کلام اراده می‌شود] آورده‌اند که رسول خدا ﷺ در هنگام شنیدن شعر لبید بن ربیعہ عامری که گفت: «الا کل شیء ما خلا الله باطل». حضرت فرمود: «اصدق کلمه قالها شاعر کلمه لبید [= صادق‌ترین کلمه‌ای که شاعری آن را گفته است کلمه لبید است] (ابن عقیل، بی‌تا: ۱۵/۱). این شعر نشان می‌دهد که اطلاق شیء بر خداوند در زبان فصیح عربی نیز آمده است و از آن مهم‌تر، در صورت درستی این واقعه، اطلاق مذکور از طرف نبی مکرم ﷺ تقریر شده است.»

همان‌طور که اشاره شد، آیه‌ی «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» نیز بر اطلاق کلمه شیء بر خداوند دلالت دارد.

۷/۲. اطلاق واژه‌ی شیء بر خداوند در احادیث امامان معصوم علیهم‌السلام

در کتاب توحید از اصول کافی، محدث بزرگ امامیه، کلینی، بابی با عنوان «اطلاق القول بآئه شیء» آورده است. در این باب هفت حدیث مذکور است. در حدیث اول آمده است: «...فَمَا وَقَعَ وَهَمُّكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ لَا يَشْبَهُهُ شَيْءٌ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ...».

«ترجمه: هر چه در ذهن تو آید خداوند برخلاف آن است، چیزی شبیه او نیست و اندیشه‌ها او را درک نکنند.» (ترجمه‌ی این احادیث از آقای حسین استاد ولی است). در حدیث دوم آمده است: «أَيُّ جُوزُ أَنْ يُقَالَ لَهُ: إِنَّهُ شَيْءٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِيثِ: حَدِّ التَّعْطِيلِ، وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ.»

«ترجمه: آیا درباره‌ی خدا می‌توان گفت که او «چیزی» است؟ فرمود: آری، زیرا این سخن او را از دو حد: حد تعطیل و حد تشبیه بیرون می‌آورد.»

در حدیث پنجم آمده است: «خَلُوْ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلَقَهُ خَلُوْ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَفَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ.»

«ترجمه: خداوند از صفات بندگانش جداست و بندگانش نیز از صفات او جدایند، و هر چه به آن چیز گفته می‌شود مخلوق است جز خدا، و خدا آفریدگار هر چیز است.»
در حدیث ششم آمده است: «هُوَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ، إِرْجِعْ بِقَوْلِي: شَيْءٌ إِلَى إِثْبَاتِ مَعْنَى وَ أَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْءِ...» (کلینی، ۱۴۲۴ق: ۱/۱۰۶-۱۰۴).

«ترجمه: او چیزی است برخلاف سایر چیزها. منظورم: اثبات هستی و حقیقت اوست و این که او حقیقتاً یک چیز است...»

از مأموریت‌های امامان علیهم‌السلام از جانب خداوند، تبیین آیات کتاب خداست. از جمله اموری که می‌توان از این احادیث استنباط کرد اطلاق واژه‌ی «شیء» بر خداوند و تفاوت اطلاق این کلمه بر خداوند با اطلاق آن بر مخلوقات اوست که هم عبارت «هو شیء بخلاف الاشياء» و هم عبارت «شیء بحقیقة الشیئة» آن را افاده می‌کند. از این تبیین می‌توان در شرح و تفسیر آیات یاد شده استفاده کرد.

۸. واژه‌ی «شیء» در رابطه با خداوند و مخلوقاتش

با در نظر نگرفتن ۷۷ مورد که واژه‌ی شیء به صورت منصوب در کتاب خداوند آمده است، از میان ۲۰۲ موردی که از کلمه‌ی «شیء» در قرآن استفاده شده است، در بیش از نیمی از آن‌ها، این کلمه با واژه‌ی «کل» ترکیب شده عبارت ترکیبی «کل شیء» را ساخته است. پیش‌تر درباره‌ی محتوای این ترکیب بحث شد؛ با توجه به آن چه گذشت این ترکیب یکی از ترکیب‌های بسیار مهم در خداشناسی و شناخت ارتباط خدا با مخلوقات اوست. بر اساس یکی از موارد این ترکیب، هر چه جز خدا وجود دارد، مخلوق خداست:

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (زمر/۶۲) «ترجمه: خدا آفریدگار هر چیزی است.»

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (غافر/۶۲) «ترجمه: این است خدا پروردگار شما [که]

آفریننده هر چیزی است.»

بدین ترتیب، هر چیزی یا خداست یا مخلوق خدا و چون خدا خالق همه چیز است هر چیزی جز خدا مخلوق اوست. اکنون شناخت خدا از راه اسماء و صفاتی فراهم می‌شود که آثار آن‌ها در مخلوقات او آشکار می‌شود. یکتایی خدا و احاطه‌ی اسماء و صفات او بر همه‌ی مخلوقات با استفاده از ترکیب «کل شیء» قابل بیان است. نمونه‌ای از این موارد عبارتند از:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره/۲۰)

«ترجمه: که خدا بر همه چیز تواناست.»

﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۹)

«ترجمه: و او به هر چیزی داناست.»

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾ (نساء/۳۳)

«ترجمه: زیرا خدا همواره بر هر چیزی گواه است.»

﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾ (نساء/۱۲۶)

«ترجمه: و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد.»

﴿وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ (انعام/۸۰)

«ترجمه: علم پروردگارم به هر چیزی احاطه یافته است.»

﴿وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ عَزِيزٌ﴾ (انعام/۱۶۴)

«ترجمه: با اینکه او پروردگار هر چیزی است.»

﴿وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ (اعراف/۱۵۶)

«ترجمه: و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است.»

﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ (طه/۵۰)

«ترجمه: گفت پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده سپس

آن را هدایت فرموده است.»

﴿صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ (نمل/۸۸)

«ترجمه: [این] صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است.»

﴿وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ﴾ (نمل/۹۱)

«ترجمه: و هر چیزی از آن اوست.»

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (یس/۸۳)

«ترجمه: پس [شکوهمند و] پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست.»

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾ (ذاریات/۴۹)

«ترجمه: و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم.»

﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (طلاق/۳)

«ترجمه: به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است.»

از آن جا که نسبت خداوند با همه‌ی مخلوقاتش یکسان است و بالاتر از آن و از آن جا که نسبت خداوند و اوصاف و اسماء او با همه‌ی ممکنات به یکسان است، در شناخت خدا باید نشان داده شود که همه‌ی موجودات علی السویه زیر پوشش آن اسماء و صفاتند و نسبت خدایی به همه چیز برابر است. همین محتوا که در جمله‌های ایجابی به بهترین وجه با ترکیب «کل شیء» بیان می‌شود در ترکیبات سلبی با کلمه‌ی «شیء» به انجام می‌رسد. یک وقت می‌گوییم خداوند بر همه چیز تواناست و یک وقت می‌گوییم چیزی خدا را به عجز نمی‌آورد. هر دو تعبیر به صورت مکمل یکدیگر، در عین تمامیت هر کدام، نشان می‌دهد که نسبت و ارتباط خداوند با مخلوقاتش به چه سان است و هیچ مخلوقی با مخلوق دیگر در نیاز به خدا تفاوت ندارد.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره/۲۰)

«ترجمه: که خدا بر همه چیز تواناست.»

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾

(فاطر/۴۴) «ترجمه: و هیچ چیز نه در آسمان‌ها و نه در زمین خدا را درمانده نکرده است چرا که او همواره دانای تواناست.»

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ (نساء/۳۲)

«ترجمه: که خدا به هر چیزی داناست.»

﴿وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِن شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ (ابراهیم/۳۸)

«ترجمه: و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند.»

در ارتباط خداوند با مخلوقات، تعبیر ایجابی در کنار تعبیر سلبی، دو قضیه‌ی کلی را سامان می‌دهند که مفاد آن تعلق اسماء و صفات الهی به همه‌ی اشیاء و نفی بیرون ماندن یا کناره گرفتن چیزی از آنهاست.

اگر موارد به کار گرفته شده‌ی «شیء» در سیاق‌های ایجابی و سلبی شمارش شوند ملاحظه می‌شود که امکان شناخت و معرفت به خداوند تا چه مقدار با استفاده از واژه‌ی «شیء» به انجام رسیده است.

در جمع‌بندی دو بخش اخیر می‌گوییم: جمله‌ی «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» نیز نشان می‌دهد که شیئیت حق تعالی غیر از شیئیت هر چیز دیگری است؛ زیرا هر شیء‌ای جز الله مخلوق است که تمام شئون آن نیز وابستگی به خالق است به طوری که در شیء بودن محتاج به ایجاد الهی است.

نیز عبارت «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» نشان می‌دهد که اطلاق کلمه‌ی شیء بر خداوند رواست و هیچ شیء دیگری در شیئیت نه فقط چون او نیست که شیئیت او با اشیاء دیگر قابل قیاس نیست. بدین ترتیب در نهایت میان شیئیت خالق با شیئات مخلوقات تباین ذاتی است. از صرف اطلاق کلمه‌ی شیء نباید نتیجه گرفت که حمل شیئیت بر واجب و ممکن به یکسان یا به مراتب است، بلکه هر چند مفهوم شیئیت در هر دو حمل یکی است و آن معنا طرد لاشیء است؛ اما شیئیت در واجب با شیئیت در ممکن قابل قیاس نیست. بدین ترتیب واجب در شیئیت خود نه مماثل با چیزی است نه مجانس با چیزی نه مشارک با چیزی و نه شبیه به چیزی.

۹. واژه‌ی شیء در سلب هر شأن الهی از غیر خدا

از آن‌جا که پرستش و عبودیت، از هر پرستنده و عابد، مخصوص خداوندست، زینده نیست که مخلوق موجودی چون خود را در جنب خداوند به پرستش و عبودیت بگیرد. هر موجود و هر شیء‌ای در رابطه با خدا شأن بندگی و عبودیت دارد. عبودیت و پرستش نسبت به مقام ربوبیت و الوهیت خداوند بزرگ‌ترین کمال ممکن برای ممکن‌الوجود یا مخلوق است، به طوری که با حصول این کمال جمعی همه‌ی کمالات به یک‌باره در وجود مخلوق اجتماع می‌کنند. به هر اندازه که مخلوقی این شأن را به خیال و گمان خود به مخلوق دیگری چون خود واگذار کند به همان اندازه همه‌ی راه‌های کمال را به سوی خود مسدود می‌کند و از واقعیت دور می‌شود. در عین حال اصلی‌ترین مانع انسان در شناخت و عمل، شرک است که عوامل آن از او جز به تعلیم انبیاء و تربیت ایشان و پیروی از ایشان زدوده نمی‌شوند. با توجه به محتوای قرار داشتن «شیء» در ترکیب سلبی در کتاب خداوند، بخش قابل توجهی از موارد استفاده از کلمه‌ی «شیء»، در طرد شرک واقع شده است؛ پاره‌ای از این موارد عبارتند از:

﴿إِلَّا اللَّهُ وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا﴾ (آله عمران/۶۴)

«ترجمه: که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم.»

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ (نساء/۳۶)

«ترجمه: و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید.»

﴿مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (یوسف/۳۸)

«ترجمه: برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم.»

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ﴾ (رعد/۱۴)

«ترجمه: و کسانی که [مشرکان] جز او می‌خوانند هیچ جوابی به آنان نمی‌دهند.»

در تقریر طرد شرک مواردی از ترکیب‌های سلیبی یاد شده بر این نکته تمرکز دارد که هر چه در جنب خداوند قرار گیرد نه می‌تواند جای خدا را بگیرد و از او بی‌نیاز گرداند و نه کاری از آن بر می‌آید:

﴿لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾ (آل عمران/۱۱۶)

«ترجمه: هرگز اموالشان و اولادشان چیزی [از عذاب خدا] را از آنان دفع نخواهد کرد.»

﴿لِيَمَّ تَعْبُدُوا مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾ (مریم/۴۲)

«ترجمه: چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و از تو چیزی را دور نمی‌کند می‌پرستی.»

﴿أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ (انبیاء/۶۶)

«ترجمه: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رساند.»

هیچ موجودی توان ندارد که کارهای خدایی را انجام دهد؛ از این‌رو نه موجودی جز او می‌تواند ادعای الوهیت کند و نه موجودی مجوز عقلی دارد که کارهای خدایی را به غیر خدا نسبت دهد:

﴿أَيُّ شَرِّ لَوْ أَنَّهُمْ يُخْلِقُونَ﴾ (اعراف/۱۹۱)

«ترجمه: آیا موجوداتی را [با او] شریک می‌گردانند که چیزی را نمی‌آفرینند و خودشان مخلوقند.»

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ (نحل/۲۰)

«ترجمه: و کسانی را که جز خدا می‌خوانند چیزی نمی‌آفرینند در حالی که خود آفریده می‌شوند.»

فعالیت هر موجودی در نظام امکانی در حیطه‌ی مشیت خداوند است و بی‌اذن خدا قادر به انجام هیچ کاری نیست:

﴿وَلَيْسَ بِضَارِهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (مجادله/۱۰)

«ترجمه: و [لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی‌رساند.»

﴿إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِي عَنْهُ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا﴾ (یس/۲۳)

«ترجمه: اگر [خدای] رحمان بخواهد به من گزندی برساند نه شفاعتشان به حالم سود می‌دهد.»

بدین ترتیب، در قرآن که کتاب هدایت به سوی خدا، وحدانیت او و توحید او در همه‌ی شئون خداوندی است؛ همه‌ی کمالات خداوند، که آیات آن در جهان نمایان گشته است، و همه‌ی ارتباط‌های واقعی میان موجودات نظام احسن با خداوند، و همه‌ی نسبت‌های غیر واقعی که بشر آن را واقعی پنداشته است و به صورت شرک، از خود به جهان وارد کرده است و به اندازه‌ی آن تباهی ایجاد کرده است، بیان شده است. وقتی درباره‌ی خداوند سخن گفته می‌شود همه‌ی کمالات باید به میان آید و همه‌ی کاستی‌ها باید سلب گردد و وقتی درباره‌ی رابطه‌ی

خداوند با نظام هستی امکانی و موجودات مندرج در آن یا رابطه‌ی آن موجودات با خدا سخن گفته می‌شود با واقعیت، مفهوم و واژه‌ای روبه‌رو هستیم که بتواند این واقعیت‌ها را نشان دهد. واقعیت، مفهوم و واژه‌ی شیء است که در ترکیبات و فنون زبانی می‌تواند این توصیف از واقع، این شناخت از واقع و این بیان از واقع را بر عهده گیرد و به خوبی آن را افاده کند.

نتیجه‌گیری

بررسی دستوری، بلاغی، منطقی، کلامی و فلسفی نشان می‌دهد که واژه‌ی «شیء» از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. از جمله این ویژگی‌ها عمومیت و فراگیر بودن این واژه است. خداوند در کتاب خود، که هدایت‌کننده به سوی او و تعلیم‌دهنده‌ی همه‌ی مراتب واقع است، این واژه را در موارد بسیاری آورده است. مطالعه‌ی این موارد نشان می‌دهد که این واژه در تعلیم نظام هستی امکانی از یک طرف و در شناساندن ذات باریتعالی از موقعیت متمایز برخوردار است. برای نشان دادن این موقعیت کوشش شد تا پیش‌تر برخی از خواص زبانی و منطقی این واژه زمینه‌سازی کند. درک ما از واقع به نوعی مرهون درک محتوای این واژه است به طوری که اگر این محتوا نمی‌بود سفسطه در شناخت حاکم می‌شد و اگر این محتوا نفس الامریت نمی‌داشت سفسطه در واقع مستقر می‌گشت.

منابع

۱. ابن عقیل، بهاء الدین عبدالله؛ *شرح ابن عقیل علی الفیه ابن مالک*، جلد ۱، تهران، انتشارات ناصرخسرو، چاپ دوم، بی‌تا.
۲. ادیب نیشابوری، ابو محمد نظام الدین حسن بن محمد؛ *شرح النظام علی الشافیه*، قم، مؤسسه دار الحجة، چاپ اول، ۱۴۲۸ه.ق.
۳. ارموی، قاضی سراج الدین محمود بن ابی بکر؛ *شرح المطالع*، قم، انتشارات کتبی نجفی، بی‌تا.
۴. هویزی، عبدعلی بن جمعه؛ *تفسیر نور الثقلین*، جلد اول، قم، دارالتفسیر، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۵. زمخشری، محمود بن عمر؛ *الکشاف*، جلد سوم، بی‌جا، بی‌تا.
۶. شیرازی (ملاصدرا)، صدرالدین محمد؛ *شرح الاصول الکافی*، جلد ۳، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۷. صدوق، ابو جعفر محمد بن علی قمی؛ *التوحید*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی‌تا.
۸. طباطبایی، محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*، جلد ۷ و جلد ۱۶، قم، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمية، بی‌تا.

۹. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن؛ **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، جلد ۱، جلد ۲ و جلد ۴، تهران، مکتبه العلمیة الاسلامیة، بی تا.
۱۰. کاشانی، ملا فتح الله؛ **منهج الصادقین**، جلد ۳ و جلد ۷، تهران، انتشارات اسلامیة، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ **اصول کافی**، جلد ۱، قم، دار الاسوة، چاپ چهارم، ۱۴۲۴ ه.ق.
۱۲. مفید قمی، قاضی سعید محمد بن محمد؛ **شرح توحید الصدوق**، جلد ۲، تهران، مؤسسه الطباعة و النشر- وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه.ق.
۱۳. موحد، ضیاء؛ **درآمدی به منطق جدید**، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.